

## شکندگی رابطه عاشقانه در ایران

نقد و بررسی «مدرنیته سیال»، گفت‌وگو با زیگموند باومن  
(برگرفته از کتاب گفت‌وگوهایی درباره انسان و فرهنگ)، ۱۳۸۹، ترجمه ناصر فکوهی، ناشر فرهنگ جاوید

### نوشته زهره روحی

اگر اشتباه نکرده باشم، از طریق تفکر ژیل دلوز بود که با اصطلاح و مفهوم سیالیّت آشنا شدم. آنهم در رابطه با نظریه ریزوم؛ آن زمان (اوایل دهه ۱۳۷۰) در جامعه ایران، چند ساحتی بودن زیستگاههای فرهنگی - موقعیتی و نیز امکان‌های اختلاط و جابه‌جایی‌های روان و سیال در آن، هنوز چندان روشن و آشکار نبود. به بیانی، نه تنها فضاهای مجازی اینترنت و استفاده از امکانات ارتباطی ماهواره‌ها، در آن زمان برای عموم مردم ناشناخته بود، بلکه پدیده اختلاط هنوز خود را بدینسان مرئی نکرده بود. اگر بخواهیم از ادبیات کاستلز استفاده کنیم باید بگوئیم «جامعه شبکه‌ای» هنوز اینگونه واقعی و مرئی در ایران شکل نگرفته بود. بعدتر در کتاب «افسون زدگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار» (شایگان، ۱۳۸۰)، دوباره به طور جدی با نظریه و اندیشه سیال دولوز مواجه شدم. اما به دلیل فقدان تجربه عینی در جامعه ایران، همچنان برای پذیرش این نظریه به عنوان توصیف وضع موجود جهان دچار مشکل بودم از اینرو صرفاً آنرا نظریه‌ای اغراق شده بر علیه مدرنیته‌ای می‌دیدم که مطالبات اجتماعی و سیاسی‌اش، حرفهای زیادی برای گفتن دارد. بنابراین نسبت به موقعیت «سیال» مورد توصیفی دلوز، کاملاً احساس ناامنی می‌کردم.<sup>۱</sup>

امروز پس از قریب به ۲۰ سال، یعنی در نتیجه مرئی و آشکار شدن جامعه شبکه‌ای در ایران، به اتکاء همین مرئی‌شدگی، و عینی بودن شرایط دو زیستی موقعیت محلی و جهانی‌ام (که ارتباطی سیال و روان نسبت به هر دو دارم) تصویر به نسبت واقعی‌تری از موقعیت‌ام می‌توانم داشته باشم؛ اما حتا با وجود پدیدار شدن امکانات رشد برآمده از شرایط سیال آن، باز همچنان احساس ناامنی نسبت به این تصویر وجود دارد؛ زیرا به راحتی می‌توان از نفس «بی‌ثباتی» یاد کرد که خود را در تک تک ارتباطات اجتماعی در هر دو سطح (محلی و جهانی) آشکار می‌کند. به عنوان نمونه شرایط بی‌ثبات و بغرنج اشتغال در سراسر جهان؛ بهر حال تحمل بی‌ثباتی در بسیاری از موقعیت‌های اجتماعی جداً دردآور و طاقت‌فرسا است و نیازی به توضیح ندارد.

اما اگر بخواهیم نمونه‌ای را مورد بررسی قرار دهیم شاید بد نباشد به سراغ شکنندگی و سست بودن «روابط عاشقانه» ای برویم که از قضا زیگموند باومن بحث جالبی از آن ارائه کرده است.

در گفتگویی که مجله علوم انسانی در سال ۲۰۰۵ میلادی با باومن داشته<sup>۲</sup>، وی نه تنها شکنندگی روابط عاشقانه در عصر حاضر را به بحث می‌گذارد، بلکه به نظر می‌رسد به پاسخی هم برای گذر از این معضل رسیده است. در متن حاضر ضمن معرفی و بررسی نظریه او، تلاش می‌کنیم با توجه به «انتشار» برخاسته از سیالیت و شبکه‌ای شدن شرایط اجتماعی در سراسر جهان، این شکنندگی را در جامعه ایران مورد بررسی قرار دهیم. می‌خواهیم ببینیم با توجه به شرایط محلی (که قلمروی عمومی، تحت اقتدار رسمی فرهنگ و سنت خاصی بسر می‌برد)، این وضع جهانی، چه هیئتی به خود گرفته است. باری، باومن در پاسخ به این پرسش که چرا «معتقد هستید که "سیال بودگی"، تمثیل خوبی برای توصیف جامعه کنونی است؟»، می‌گوید:

«بر خلاف اشکال جامد، اشکال مایع و سیال، زمانی که زیر فشاری از بیرون قرار می‌گیرند، نمی‌توانند شکل خود را حفظ کنند، حتی اگر این فشار، فشار کوچکی بیش نباشد، زیرا پیوندهای میان اجزای این اشکال، بسیار سست است و نمی‌تواند مقاومت کنند. این امر دقیقاً نشان‌دهنده گونه تکان دهنده‌ای از هم‌زیستی میان انسان‌ها در جهان کنونی است که می‌توان آن را "مدرنیته سیال" نامید» (ص ۱۳۰، تأکیدها از من است).

در گفته باومن دو چیز برای ما از اهمیت برخوردار است. اول: تأکید او بر اجتماعی بودن معضل «شکنندگی روابط»؛ چنانچه می‌بینیم از نظر وی رابطه سیال، نتیجه فشار از بیرون است. (البته متأسفانه بی‌آنکه ذکر از این عامل فشار کرده باشد). دوم: شکلی از «مدرنیته» دانستن وضعیت سیال و شکنندگی روابط اجتماعی؛ با اولی کاملاً موافق و با دومی تا حدی موافقم؛ زیرا اگر قرار باشد سیالیت نتیجه فشار اجتماعی باشد، این بدین معنی است که چیزی، (حداقل در ظاهر امر) خارج از روال و سبک و سیاق مدرنیته، فرهنگ زیستی آنرا تحت فشار قرار داده است. بنابراین برچسب «مدرنیته سیال» برای این پدیده اجتماعی، ظاهراً نارسا و ناکافی به نظر می‌رسد. شاید برای باومن شناسایی این عامل فشار و سیالیت، چندان مهم نباشد، اما برای مایی که در جامعه ایران زندگی می‌کنیم مسلماً مهم است. آنهم در ابتدا از اینرو که می‌باید بدانیم در جامعه‌ای مانند ایران که تحت حاکمیت «یگانه» و خاص محلی - سنتی خود مدیریت می‌شود به چه دلیل با پدیده بی‌ثباتی و یا شکنندگی روابط میان زوجها مواجه می‌شویم.

قبل از هر گونه بحثی نخست لازم است تا با اتکاء به آمار اثبات شود که جامعه ایران هم، با معضل شکندگی روابط زوجها مواجه است. برای این منظور با توجه به داده‌های مرکز آمار ایران در خصوص جمعیت و نیز ازدواج و طلاق جداول زیر تهیه شده است<sup>۳</sup>:

جدول (۱): وضعیت جمعیت، ازدواج و طلاق در نقاط شهری کشور

1386	1385	1375	1365	
...	48259964	36817789	26844561	جمعیت
602309	556658	357138	225011	ازدواج
84120	78801	32697	29379	طلاق

مأخذ: گزیده آمار و اطلاعات اقتصادی و اجتماعی ۴۰ سال کشور سالهای ۱۳۶۵، ۱۳۷۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶

جدول (۲): وضعیت جمعیت، ازدواج و طلاق در نقاط روستایی کشور

1386	1385	1375	1365	
...	22235818	23237699	22600449	جمعیت
238798	221365	122125	115331	ازدواج
15732	15239	5120	5832	طلاق

مأخذ: گزیده آمار و اطلاعات اقتصادی و اجتماعی ۴۰ سال کشور سالهای ۱۳۶۵، ۱۳۷۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶

(۳): تحولات جمعیت، ازدواج و طلاق در نقاط شهری کشور

متوسط نرخ رشد سالانه ۱۳۷۵-۱۳۸۵	متوسط نرخ رشد سالانه ۱۳۶۵-۱۳۷۵	
0.2	3.2	جمعیت
4.5	4.7	ازدواج
9.1	1.07	طلاق

جدول (۴): تحولات جمعیت، ازدواج و طلاق در نقاط روستایی کشور

متوسط نرخ رشد سالانه ۱۳۶۵-۱۳۷۵	متوسط نرخ رشد سالانه ۱۳۸۵-۱۳۷۵	
0.2	-0.4	جمعیت
0.5	6.1	ازدواج
-1.2	11.5	طلاق

همانگونه که می‌بینیم در جدول شماره ۳، این نکته مهم وجود دارد که با وجود کاهش جمعیت و نیز کاهش ازدواج، متوسط رشد طلاق در نقاط شهری کشور از (۱/۰۷) درصد به (۹/۱) درصد رسیده است که افزایش چشمگیر (۸/۰۳) درصدی را نشان می‌دهد. و در جدول شماره ۴، در نقاط روستایی کشور تقلیل نرخ رشد جمعیت از (۰/۲) درصد به (-۰/۴) درصد داریم. اما آنچه که سبب شگفتی می‌شود نرخ رشد ازدواج در نقاط روستایی نیست، بلکه نرخ رشد طلاق از (۱/۲ -) درصد به (۱۱/۵) درصد است که (۱۲/۷) درصد افزایش را نشان می‌دهد. و بیانگر آنست که علارغم نرخ رشد منفی جمعیت در دهه ۸۵ - ۱۳۷۵ در نقاط روستایی کشور، نرخ رشد طلاق افزایشی حدود ۲ برابر نسبت به ازدواج را نشان می‌دهد.

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که در طی بیست سال از ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۵، (با لحاظ کردن جمعیت و ازدواج) بدون تردید با افزایش نرخ رشد طلاق در نقاط شهری و روستایی مواجه بوده‌ایم. اما اکنون این پرسش به ذهن خطور می‌کند که آیا سیالیت و شکنندگی طول عمر ازدواج در جامعه روستایی ایران را هم می‌باید طبق گفته باومن ناشی از «سیالیت مدرنیته» بدانیم؟! اما به راستی چرا جامعه روستایی ایران علارغم نفوذ و سلطه فرهنگ سنتی خویش قادر به محافظت از پدیده ازدواج و تعهدات زوجها نسبت به یکدیگر نیست؟ بهر حال آنچه مسلم است این نکته مهم است که ما با عامل مشترکی سر و کار داریم که با توجه به زمینه اجتماعی و فرهنگی هر منطقه‌ای بازتاب خاصی را موجب می‌شود. درست همانگونه که پدیده شکنندگی و سیالیت شغلی حاکم بر جهان، با توجه به شرایط و قوانین کاری و نیز حقوق اجتماعی هر منطقه‌ای، بازتاب و اثر گذاری‌های خاص خود را دارد. و از اینرو آنجا هم که باومن به توصیف وضعیت ناپایدار عاشقیت دست می‌زند، صرفاً متکی بر تجربه و شرایط برخاسته از فرهنگ مدرن است:

«ما از یک سو با جهانی بی‌ثبات و آکنده از عوامل غافلگیرکننده و نامطبوع سروکار داریم، که در آن هر کس نیاز به شریکی وفادار و ایثارگر دارد، اما از سوی دیگر، همه از این فکر که خود را در تعهدی به این شکل

درگیر کنند، (حال بگذریم که یک تعهد بی‌قید و شرط هم هست) وحشت دارند. برای نمونه افراد از خود می‌پرسند، اگر در موقعیت‌های آتی، شریک کنونی دیگر فعال نبود و به آدمی منفعل تبدیل شد، چه باید بکنم؟ و اگر شریک کنونی، پیش از من تصمیم بگیرد که از من جدا شود و تعلق به مرا رها کند، چه خواهد شد؟ همه این موارد ما را وامی‌دارد که تلاش کنیم به چیزی غیر ممکن دست‌یابیم: برخورداری از یک رابطه مطمئن و، در عین حال، آزاد بودن برای گسستن این رابطه در هر زمان که بخواهیم. حتا از این هم بیش‌تر: زندگی و تجربه کردن یک عشق حقیقی و عمیق و پایدار، اما برگشت‌پذیر و با تمایل خود. من گمان می‌کنم بسیاری از تراژدی‌های شخصی، ناشی از همین تضاد و، بنابراین، حل ناشدنی هستند. ده سال پیش، دوره میانگین یک ازدواج (با "دوره بحرانی" آن) هفت سال بود. دو سال پیش این دوره به هجده ماه رسیده و امروزه...» (صص ۱۳۱-۱۳۲).

براستی که باومن برای مشخص کردن چنین وضعیت بغرنجی، نام‌گذاری خوبی کرده است: «تراژدی»‌های شخصی! اما آنچه سبب می‌شود که در جامعه ایران با وجود حاکمیت رسمی فرهنگی یگانه و سنتی (در قلمروی عمومی) بتوانیم درکی از گفته باومن در خصوص این تراژدی مدرنیت‌ها داشته باشیم، بی‌شک برخاسته از همان فضای دو گانه زیستی و اختلاط‌آمیز جامعه شبکه‌ای در ایران است. یعنی همان جریان قدرتمندی که سبب می‌شود از موقعیت اجتماعی طبقه متوسط کلان‌شهرهای ایران، فیلم‌های زیادی ساخته و پرداخته شود. برای نمونه می‌توان از «درباره‌الی» (اصغر فرهای، ۱۳۸۷) به عنوان یکی از موفقیت‌آمیزترین این ژانر سینمایی یاد کرد. فیلمی که بنیان خود را بر وضعیت «سیال» و «نرم‌تانه» روابط عشقی بنا کرده بود.<sup>۴</sup> اما چگونه می‌شود بر این تضاد چیره شد؟ یا بهتر است بپرسیم آیا اصلاً می‌شود چیره شد؟ زیرا تا آنجا که می‌دانیم معمولاً هرگز نمی‌شود بر وضعیت تضادآمیز تراژدی چیره شد. و از قضا به همین دلیل هم به اینگونه مسائل بشری، «تراژدی» گفته می‌شود. اما با این وجود به نظر می‌رسد، باومن در ادامه صحبت‌هایش ظاهراً تلاش می‌کند به نوعی بر تراژدی رابطه عاشقانه ناپایدار انسان عصر حاضر مسلط شود. چنانچه می‌گوید:

تمایل به نجات دادن عشق از گردباد "زندگی سیال"، ضرورتاً امری پر هزینه است. اخلاقیات، همچون عشق، امری پر هزینه است، یعنی ما در آن با دستورالعملی برای یک زندگی ساده و بی‌دغدغه سر و کار نداریم که آگهی‌های تجاری مصرفی وعده‌اش را به ما می‌دهند. معنی اخلاقیات، "برای دیگران بودن" است و جبرانی برای عشق خویشتن نیست. ارضایی که این امر برای عاشق ایجاد می‌کند، ناشی از خوشبختی معشوق است [...] کسی نمی‌تواند در حالی که حاضر به ایثار خود نیست، انتظار داشته باشد به تجربه "عشق حقیقی" که همه ما آرزویش را داریم، برسد. یکی از این دو مورد ممکن است و نه هر دو باهم در یک زمان؛ (ص ۱۳۲)

بنابراین چنانچه آشکار است، تلاش باومن برای رهایی از تراژدی شکنندگی روابط عاشقانه، تلاشی اخلاقی است: اخلاق مبتنی بر ترجیح دادگی دیگری نسبت به خود؛ و یا ایثار خود در راه کامیابی دیگری. همان چیزی که به آن تعهد بی قید و شرط عاشقیت گفته می‌شود. اما آیا این همان اخلاق «دیگر دوستی» نیست؟! که با قربانی کردن نفس خود در راه معشوق همراه است؟ در حقیقت باید گفت پیشینه چنین اخلاقی، همان اخلاقی است که صدر مسیحیت، مبتنی بر آن بود. اخلاقی که در آن، کلیسا نماینده خدا در مقام معشوق به شمار می‌آید و واسطه بین خدا و مؤمن قرار می‌گیرد. اما همانگونه که می‌دانیم درجه ایمان مؤمن بستگی مستقیم با چشم‌پوشی از خواست خود (در مقام فرد) و اطاعت از کلیسا به عنوان نماینده خدا دارد. و به همین دلیل هم در صدر مسیحیت طرح «حقوق فردی» هرگز مطرح نشد. زیرا با توجه به حاکمیت رابطه «ایمان و اطاعت»، اساساً باطل و تناقض‌آمیز بود. اما در عصر حاضر آیا صرف نظر کردن از «حقوق فردی»، اصلاً شدنی است؟ و اگر منظور باومن نه پایمالی حقوق فردی بلکه، مهار کردن «فردیت از بند گسیخته» است، چرا این موضوع را روشن نکرده است؟ و اصلاً چگونه می‌توان بین این دو تفکیک قائل شد؟ و...

باری، همانگونه که می‌بینیم باومن با تکیه بر نگرش برخاسته از ادبیات عرفانی، می‌خواهد به معضلی پاسخ گوید که برآمده از روالی خاص در جهان اجتماعی است! به بیانی دقیقتر، وی بدون ذره‌ای توجه به پیشینه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فرایندی که «فرد» و «فردیت» را در روابط اجتماعی غرب به وجود آورده است، از «ایثار خود» (که البته در ادبیات اجتماعی مدرنیته برخاسته از جنبش روشنگری، «چشم‌پوشی از حقوق فردی خود» خوانده می‌شود) سخن می‌گوید. و از اینرو کاملاً طبیعی است که به مثابه تمامی «عرفا» (!) بی‌توجه به پیامدهای حقوقی (سیاسی - اجتماعی)، از «ایثار خود» در طلب «عشق حقیقی» (?) سخن گوید. آنهم در جهانی که «حقوق اجتماعی و سیاسی» افراد جامعه (همان دست‌آوردهای مدرنیته خصوصاً در دوران دولتهای رفاه) لحظه به لحظه از سوی سرمایه‌داری نئولیبرالیسم مورد تهدید جدی تا حد ویرانی قرار گرفته است. اما مگر می‌شود بدون «حقوق سیاسی و اجتماعی» به «فردیت» و حقوق فردی و آزادی برخاسته از آن دست یافت؟ بنابراین حتا به لحاظ فلسفه اجتماعی، اگر در واقعیت و جهان روابط اجتماعی، معنا و مفهوم فرد و فردیت تنها از راه حقوق اجتماعی و سیاسی افراد جامعه ساخته شود، در شرایط نئولیبرالیسم، همانگونه که شاهد هستیم) «خود»ی که باومن از آن طلب ایثار می‌کند، از آنجا که در شرایط ناتوان و ضعیفی بسر می‌برد، اساساً چیزی برای نثار کردن ندارد. به عنوان مثال در جهانی که کار با مسئله کمیابی (ناپایداری و انعطاف)، و

بدون اتحادیه‌های قدرتمند و حامی حقوق کارگر و کارمند روبروست، چگونه می‌توان از زوجیهایی که گسستشان به دلیل مشکلات بیکاری و فشارهای اقتصادی و معیشتی است توقع «ایثار» و از خود گذشتگی داشت. واقعیت امر این است که اصلاً ریشه مشکلات این زوجیهای بینوا فقدان «خود» دارای حقوق اجتماعی است؛ به بیانی دقیق‌تر *نداشت حقوقی که بتوانند آنرا در راه خوشبختی دیگری «ایثار» کنند!*

باری، تحت چنین شرایطی شاید درستتر آن باشد که پدیده «شکنندگی روابط عاشقانه» را برخلاف باومن که آنرا در قلمروی اخلاقی و در بستری شخصی - فردی بررسی کرده است، در قلمروهای کلان اجتماعی مورد بررسی قرار دهیم و خواهان آن باشیم که در مقام پژوهشگر مسائل اجتماعی، در جستجوی دلایل اجتماعی این رفتار عام و جهان شمول باشیم. زیرا روش بررسی و نیز نتیجه‌گیری از نوع باومنی، دقیقاً همان چیزی است که شیوه مدیریت سیال و انعطاف‌پذیر نئولیبرالیستی جهان، خواهان آن است.

توجه داشته باشیم که تنها پس از سالهای ۱۹۶۸-۱۹۷۰ (جنبش فرهنگی پست‌مدرنیستی و شعارهای ضد «تعهد» و «ممنوعیت»: شعارهایی همچون ممنوعیت، ممنوع) است که مانورهای کم کردن تعهدات اجتماعی دولتهای رفاه نسبت به شهروندان رواج می‌یابد. به نظر می‌رسد رابطه‌ای عمیق و مستقیم بین جنبش نئولیبرالیستی و پست‌مدرنیستی ضد تعهد به دیگری، وجود دارد<sup>۵</sup>. و این بدین معنی است که تا قبل از پیروزی این جنبش‌ها، عملاً وجه نهیلیستی برآمده از پارادوکس فردیت طلبی مدرنیستی که زیمل و گیدنز از آن با نام «بی‌تفاوتی مدنی» یاد کرده‌اند، پنهان مانده بود. شاید بتوان اینگونه گفت که *تنها با استقرار یافتگی وضعیت «سیال» و شبکه‌ای شدن روابط اجتماعی (از هر حیث) است که جنبه نهیلیستی عدم تعهد به «دیگری» پا به عرصه مشروعیت می‌گذارد.* و در حقیقت آنچه به این مشروعیت‌یافتگی، خصلتی محقانه می‌دهد، عدم تعهد اجتماعی دولتها (در خصوص ایجاد اشتغال، صندوق بیکاری، بیمه درمانی، و...) نسبت به شهروندان خود است. نتیجه آنکه بررسی نامنی‌های عاطفی (به خصوص شکنندگی روابط عاشقانه)، بدون لحاظ کردن نامنی‌های شغلی و معیشتی، و نیز بهداشتی و درمانی و همچنین نامنی روانی برخاسته از بغرنجی‌های اجتماعی و سیاسی موقعیت‌های محلی و جهانی، اگر شانس آوریم و گمراه کننده نباشند، راهی هم به جایی نمی‌برند.

در چنین وضعیتی، تکیه باومن بر اخلاق و عرفان عاشقانه تنها می‌تواند نشانه نگرش تک‌ساختی وی، به موقعیت‌های چند بُعدی جهان شبکه‌ای باشد. آنهم از طریق فروکاهیدن مسئله‌ای ساختاری - اجتماعی به قلمروی اخلاق شخصی - فردی؛

باری، در غیاب ساختار اجتماعی سالم در توزیع منابع قدرت، ثروت و فرهنگ، و نیز با در نظر گرفتن نگرش تک‌ساختی باومن به مسئله شکنندگی روابط عاشقانه در جوامع مدرن غربی، پیشنهاد من این است که تأکید تذکره‌وار باومن بر عشق ایثارگرانه و از خود گذشتگی اخلاقی را، صرفاً واکنشی تدافعی - فرهنگی برخاسته از قلمرویی که این معضل در آن دیده شده است، تفسیر کنیم. چنانچه در خصوص جامعه ایران مبتنی بر حاکمیت سنت که اساساً مبتنی بر پیش‌فرض‌های اخلاقی است، واکنش تدافعی - فرهنگی آن در مجامع رسمی، به توصیه‌هایی درباره ساده زیستی و پرهیز از زندگی توأم با تجمل، فروکاهیده می‌شود.

به بیانی، آنچه که از این توصیه‌ها و تأکیدها در هر دو سطح «حاکمیت» چه به شیوه مدرن و چه به شیوه سنت می‌فهمیم این مسئله است که از آنجا که ریشه مشکل ناپایداری روابط زوجها در خود قلمروی فرهنگی - اخلاقی جستجو می‌شود، به جای حل و از میان برداشتن مشکلی که از ساختار غلط و بیمار اجتماعی ناشی می‌شود، در نهایت به نفی و منع امر پدیدار شده متوسل می‌شوند. به عنوان مثال در جامعه ایران و در سطوح رسمی آن، عموماً طلاق‌های یک دهه اخیر را ناشی از رویه‌های پر تجمل ازدواج می‌دانند. از مهریه گرفته تا مراسم کهنه اما دوباره پدیدار شده شیربهاء و ... تا جهیزیه‌های سنگین و جشن ازدواج بسیار تشریفاتی و پر تجمل و...؛ حال آنکه به باور من، قدم اول این معضل که همانا «مهریه سنگین» است، می‌باید صرفاً به منزله سلاحی تدافعی - تضمینی در برابر ناپایداری ازدواجها در نظر گرفته شود. چرا که مطابق سنت جا افتاده، تصور والدین عروس این است که با سنگین گرفتن مهریه، هم در مقابل بوالهوسی‌های آینده داماد و هم در مقابل طلاق اجباری دختر خود، آینده نامعلوم و تاریک «دختر» خود را بیمه می‌کنند.

بنابراین همانگونه که می‌بینیم، مشکل اصلی و زیر بنایی، ترس و نگرانی از آینده فاقد ضمانت و حمایت اجتماعی است که در چارچوب فرهنگ ایران، «مهریه سنگین» را به عنوان ابزاری تدافعی، تولید می‌کند. به همین ترتیب رویه عشق‌های یکبار مصرف، صرفاً به منزله ابزاری تدافعی‌ای دیده می‌شود که برای اشتغالان به کار سیال و انعطاف‌پذیر، موقعیتی محافظتی در قبال زندگی سیال می‌سازد. از اینرو طبیعی است که به همان نسبت که توصیه باومن عملاً فاقد کارکرد می‌شود، توصیه‌های در خصوص



شیوه‌های «ساده زیستی» در خصوص ازدواج نیز متأسفانه فاقد امکان بکارگیری شوند. شاید بد نباشد به اقتباس از سازده کوچولوی سنت آگروپری بگوئیم که تمامی فرمان‌ها و توصیه‌های اجتماعی، فقط زمانی حکم فرمان و توصیه را پیدا می‌کنند که از شرایط عملی آن برخوردار باشند.

آدرس وبلاگ زهره روحی :

[zohrerouhi.blogspot.com](http://zohrerouhi.blogspot.com)

- 
- <sup>۱</sup> . روحی زهره، ۱۳۸۱، «نقد و بررسی تفکر سیار»، نقد و بررسی کتاب فرزانه، شماره ۲
  - <sup>۲</sup> . باومن، زیگموند، ۱۳۸۹، «مدرنیته سیال»، (گفت و گوهایی درباره انسان و فرهنگ)، گزیده و ترجمه ناصر فکوهی، انتشارات فرهنگ جاوید، صص ۱۲۹-۱۳۷ .
  - <sup>۳</sup> . محاسبات آماری انجام یافته، توسط بهار صمیمی کارشناس ارشد برنامه ریزی و توسعه اقتصادی، تهیه شده است.
  - <sup>۴</sup> . روحی، زهره، نگاهی جامعه‌شناسانه به «درباره‌الی»، ۱۳۸۸، وبلاگ زهره روحی، ( ) // و نیز سایت انسان‌شناسی و فرهنگ، صفحه سینما و انسان‌شناسی
  - <sup>۵</sup> . منبع شماره ۱، فصل دوم و سوم